



C6
.V1766m



McGill
University
Libraries

Islamic Studies Library

3823082

38290

Shah Vahr Allah

Maktabat

C6
V1766m

69253

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

از تصانیف عارف بالله حضرت مولانا شاه ولی الله عمر محمّد دہلوی کریم الدین سیّد

مکتوبات

معہ

مناقب

ابی عبد اللہ محمد بن اسماعیل البخاری و فضیلت

ابن تیمیہ

مسکونہ جہان آباد سید الدین بن سید احمد مولانا شاہ رفیع الدین محمّد دہلوی کریم الدین سیّد

در مطبع احمد واقع شہر دہلی طبع کردید

عبدالرزاق محمد عبدالرشید علی محمد

باجرت مازار کشمیری کاکھو

سید رشید کی کتب کفایت مسکونہ دہلی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله تعالى على نعمه وفضلهم محمد وعلیهم السلام علی سیدنا محمد و آله وصحبه أجمعین
 اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که ادال صوفیه تفرق شدند به دوازده فرقه و فرقه مردود که جلوی حلاجیه باشند
 و ده فرقه مقبول و هر صنف را ازین ده صنف معالطه و طریقیه نیکوست اندر مجاهدات و آداب لطیف است اندر
 مشاهدات و ایشان در معاملات و مجاهدات و ریاضات مختلف اند در اصول و فروع شرع و توحید متفق اند
 محاسبیه منسوب بانی عبداللہ حارث بن اسد المجاسی و تقصاریه منسوب بانی صالح حمدون بن احمد بن عماره القصار
 و طیفوریه منسوب بانی بزرگ طیفور بن عیسی البسطامی و جنیدیه منسوب بانی القاسم جنید بن محمد البغدادی و نوریه
 منسوب بانی الحسن احمد بن محمد النوری و تحلیله منسوب بسهل بن عبداللہ القشیری و تمکیم منسوب بانی عبداللہ محمد
 بن علی الحکیم الرندی و تکراریه منسوب بانی سعید بن سید بن از و خفیه منسوب بانی عبداللہ محمد بن خفیف الشیرازی و تباریه
 منسوب بانی العباس السباری - هکذا ذکر شرح الحوی فی کتاب کشف المحجوب و این فقیر را به هر طریق ازین طرق
 از جهت حرق سلسله می رسد و شیخ البوطالب یکی را جنید و نوری و مجاسی سهل القشیری و غیره ایشان سلسله میرسد
 و همچنین سایر کبار متقدمین را با کثر این بزرگان سلسله منتهی میگردد و چون آن زمانه گذشت دار کار بر طریق
 جنیدیه افتاد و جمهور اهل طریق به او نسبت در دست کردند و اندک زمانی تا بدیل علی العطاوت سلسلته را الی هذه
 الطرق العشر بالجمال - اما جنیدیه محالها ظاهر و قد ثبت ان جنیداً صاحب حارث بن اسد المجاسی - و اما
 القصاریه فملقن الشيخ ابو القاسم القشیری من الشيخ ابي عبد الرحمن السلمي و هو تلقن من الشيخ ابي احمد بن عیسی
 و هو تلقن من الشيخ ابي محمد بن عبد الله بن منازل و هو تلقن من الشيخ الملا مقبته ابي صالح حمدون بن احمد بن
 عماره القصار و هو تلقن من ابي تراب عسکر بن حسین النخعي و هو تلقن من حاتم الاصم و هو تلقن من شفيق

بن ابراهیم ^{علیه السلام} واما الطیفونیه فالسلسله الشطاریه تنبت الی الشیخ محمد المغربي تلقن من روحانیه الشیخ
 ابی یزید البسطامی و الشیخ ابوالقاسم الکرکائی صاحب الشیخ اباحس الخرقانی تلقن من روحانیه الشیخ ابی یزید
 البسطامی واما النوریه فالشیخ ابودین المغربی اخذ الطریق عن الشیخ ابی بغری و هو عن الشیخ ابی شعیب و هو
 عن الشیخ عبد الجلیل و هو عن الشیخ ابی الفضل الجعفری و هو عن والده ابی عبد الله الحسین الجعفری و هو عن الشیخ ابی
 الحسین النوری رفیق الجنید و هو عن التتیری واما السهیلیه فالشیخ ابوطالب المکی اخذ الطریق عن ابی الحسن محمد بن
 ابی عبد الله احمد عن ابیه ابی عبد الله احمد بن سالم البصری عن سبیل بن عبد الله التتیری واما الحکیمیه فالخواجہ قشبد
 البخاری تلقن من روحانیه شیخ محمد بن علی الحکیم الرمدی واما الخرازیه و الحقیقه فالشیخ شهاب الدین السهروردی
 لیس الخرقه عن حمه القاضي و جید الدین عمر عن والده محمد عمویہ و عن الشیخ اخای فرج یحییٰ مشارکة الآخر عباس ابیه
 و عن الشیخ احمد الاهوری ملباسه عن محمد بن الیاس و الیاس اخ الفرج الرجائی لما عن ابی العباس النہاوندی ملباسه
 من ابی عبد الله محمد بن خفیف الشیرازی ملباسه من ابی محمد و قد اخذ عن ابی سعید الخزاز و هو اخذ عن محمد بن منصور الطوسی
 و صحت و النون المصری و سراسقطه و بشر الحافی و احمد بن الخلیل و حضرت خواجہ عبد الله حرار قدس سره
 بیتی چند در رساله ایند و حقانیت فرمودند که مؤاش بطریق اجمال امتحان عدم شعور بحضور حق است سبحانه و چون فهم
 معانی آن آیات در غایت غموض و افلاق بود این خاکسار از جناب مقدس حضرت ولی نعمت التماس کشف
 مضامین آن روجه و جان کرامت ترجمان موافق اصطلاح خاص حضرت ایشان مد ظله نمود باین تقریب
 قلم ارشاد فرستم متصدی کشف و بیان آن گویا بیاتین است آیات و ادوار و بی بدستم آن نگار
 گفت زین دریا بر انگیزان غبار آتش گشت و جار و جم بسوخت و گفت آتش تو جار و بی بسیار
 کردم از حیرت سچوئے پیش او و گفت بی ساجد سچوئے خوش بیار آه بی ساجد سچوئے چون بود
 گفت بی چون باشد بی خار و بی - احمد بن محمد بن علی بن جاده الدین اصطفی - دریا عبارت از وجود منبسط است
 بر هیاهل موجودات که بصفت و وحده خود جمیع موجودات را در گرفته و جار و بی عبارت است از ذکر الاله الله کفنی
 اله باطله میکند ما بنده نفی کردن جار و بی غبار خس و خاشاک را از خانه پس در اول حالت اهل ارشاد به نیابت
 محبوب حقیقی سالکان را باند کفنی و اثبات میفرماید برای نفی اله باطله هر چند در حقیقت حال هیچ باطل نیست هر چه
 هست نوع از وجود است و جمیع موجودات متلاشی اند در وجود حق و ذکر نفی و اثبات دلالت میکند تمیز غیر
 پس مضمون خطاست اهل ارشاد این باشد که از دریا که محل غبار نیست غبار بی باید برگشت پس چون سالک
 بتوحید حقیقی مشرف شد اثبات غیرتیه از هم پاشید و نفی بیکار گشت و بدین است معنی آب آتش گشت و جار و جم
 بسوخت یعنی تجلی صفت و وحده نفی و اثبات را بیکار ساخت بعد از آن اهل ارشاد به نیابت محبوب حقیقی فرمودند

که مواظبت باید کرد بر شهود وحدت تا ز اهل بشریه متلاشی شود و بخلاق با اخلاق الهی دست آید و همین است معنی
از آتش جارب و بے برآ چون سالک مغلوب توحید بود و او را حیرت در گرفت و آن حیرت محمود بود که آنجا منظر بسو
طاهر مجرب میلانے دارد بالذات و همین است معنی سجده بعد از آن مطلوب فنار الفناست که شعور بتوحید نباشد
و همین است معنی بے ساجد سجودے خوش بیار اینجا اشکالے بهر سیکه توجه مستلزم علم بنفس خود است زیرا که
نسبت به شیئین حل این اشکال از جناب حضرت وحده چنین فایض شد که مبنی اشکال خلط علم حضور
یا علم حصولی است و آنکه علم حضوری حضور ذات شئی است نزدیک ذات و آنکه حضور بهم ذات اوست اینجا اتحاد
حقیقه است - اثبیت اعتبارے حالی است بسیط که کثره نسبت را گنجایش ندارد اما در حالت نازل نسبت بین
الشیئین و نحو آن تعبیر توان کرد - مکتوب تحقیق محجل از نسبت حضرت ایشان مظهر طریق مشهوره
اکابر صوفیه و تعبیر وجود موهوب که در اصطلاح صوفیه مشهور است و بیان تقلید آنحضرت به ندیب از مذاهب
فقها و انما راجع که بنام کمترین نیاز مندان صادر شده بر آدم خواجہ محمد امین اگر چه اندک مشهوده چند سوال کرده بود
جواب آن بین الاجمال و التفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه از طرق مشهوره
مشابه تر است گفتم در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقوی در اتصال من طریق
نقشبندیست و در نسبت باطن اقتدائے من بطریقه جیلانی است زیرا که اصل در طریقه نقشبندی حفظ صوت
ذنبیه حضرت حق است و در مد رکع هر آدمی اشائے با جناب واقع است و آن صورت اجمالی نهی حضرت حق است
و این طائفه از واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از آن انتقال کنند حقیقه سالک حقائق صلی
در طریقه جیلانی نهی روح و در سر تا بچلن مذهب شدند هر وقت که از اعمال کنند و معرفت تجلی اعظم
میسر شود و در سجاده خلافت و بشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریق حشمتی است و اقوی نزدیک
من با اعتبار دلیل کتاب و سنت و شبهه باصول طریقه جنید و طریقه سهروردیه است اگر چه فقیر را مناسبت
با طرق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده و دام جزے الله تعالی الهما خیرا و قانه
دیگر زانداز جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی
در جبین هر یکے نورے یافتیم که آن نور غالب سن است و ریاست پیدا کرده بر جمعه دو صد کس باشند یا زیاد
و آن را متواتر یافتیم تا عن جد و آن با اصطلاح با نقطه بخت است اگر چه گاهی با اعتبار دنیا باشد و گاهی
با اعتبار دیانت و علم دیدیم که آن نور بطریق وراثت به سیمه من انتقال کرده است - و الله اعلم بالصواب
سوال دوم آنکه صوفیه فرموده اند که بعد فنار بشریت وجود موهوب میدهند - موسی اندر درخت آتش دید
سبز تر میشد آن درخت از نار و شعله و حصص مرد صا جلد - این چنین دان و این چنین انکار -

معنی فنای بشریت و وجود موهوب حقیقت لقم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق
 شده اند آنکه نفس اهریما و غالب ترست و آنکه نفس سبعیه و زور آور ترست و آنکه نفس لطیفیه و قوی ترست
 پس آدمی در ابتدای حال مغلوب یکی از این نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس بهر راهی که آن غالب می کشد
 میرود چون توبه کرد و معتقدات شرع را در عقل خود جاداد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را باستی
 نماید الابد اجازه شرع چه در مابینیم و چه در باب شهویه بشریه او فانی شد و شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث
 لایون احدکم حتی یكون هواه غالما بحسب به - اشاره همین مقام است چون ازین مقام مرتعی واقع شود محبت
 حضرت حق و دوام توحید باو لازم گرفت و مغلوب آن شد و او را باستی نماید الا اتصال به کیف و قبله نماید توحید و
 انجذاب خاطر او را الایمن معنی فانی شد حق و باقی گشت بحق و از نیجا دورا پیش می آید یک راه نور القدس و
 حجر بخت و آن شاه راهی است به ذات محبت و دویم راه توحید افعال و صفات و ضحلال استیاد حقیقت
 واحده و طلوع آن از گوته انا خود و انا هم موجودی بعد از انان استقلال آن حقیقت واحده بخيال خود بعد از
 اتمام هر دو راه یا یکی می آگاهانند و آگاهانه هر لطیفه حکم دار حکم یک دیگر را از محنت نمی کند و متعاقب آن تفرقه
 می اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل بیا بر بخواج و نفوس نشسته کار بهای مناسبه آن می کند
 و بسرور روح بکیفیه اتصال مشرب میشود و یا بطیفه فقیه معرفه حقیقت واحده شرف میگردد این را وجود موهوب
 گویند و این دو بیت اشاره بآن است سوال سویم - آنکه عمل تو در مسائل فقیه بر کدام مذهب است گفتیم
 بقدر امکان جمیع میکنم در مذاهب مشهوره فساد و صلوة و وضو و غسل و حج بوضع واقع شد که همه اهل مذاهب
 صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل مینمایم و خدا تعالی
 این قدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوای بحال متقی کار میکنم مقلد هر مذاهبی
 که باشد او را از همان مذاهب جواب میگویم خدا تعالی هر مذاهبی از این مذاهب مشهوره حرفه داده است - احوال تعالی
 ایضا در جواب بعضی مسائل این خاکسار ارشاد فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم - محبت عزیز القدر
 خواج محمد امین سلمه الله سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است - پس لازم شد که
 آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما دو طبقه
 شسته دارد و هر دو در متصل خواج و وجهی دارد و مائل نفس شهویه و وجهی دارد و مائل نفس سبعیه که منع آن نیز دل
 جنو بر لیست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته به روح و همچنین روح نیز جوهره و طبقات شسته
 دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القیوس و وجهی دارد ملصق بخفی و اینها از میان لطائف غریبه اشارت الیه
 بقوة استقلال یافته اند و وجهی است از جوهره قلب که نزدیک است وجهی از جوهره روح که قلب مائل است پس این

آنست و الله علم که ظهور قهر طهارت و عبادت و نسبت او سیه و یاد آشتی که غالب بر آن انس باشد و محبت
 اهل الله بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیزان چیزها و مایه سب این چیزها باشد انشا الله تعالی
 و اگر تمام سیر لطایف مقدس است آخر کار رجوع به همین چیزها باشد و استقرار در همین موطن بی
 ایضا در حل معانی این رباعی که منسوب است به عارف روم قدس سره بر وفق درجست
 کمترین ملازم موندند بی رباعی و سه بر سر کوسه زله غارت کردم بی مر یا کانرا جذب یارت کردم بی
 شکرانه آنکه روزه خوردم رمضان بی در عید نماز بی طهارت کردم ششرح - بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله اولاد و آخره احتمال دارد که معنی این رباعی بدین وجه باشد قوله و سه بر سر کوی الخ - یعنی در اول
 سلوک بر سر راه خدا بقیه فیض اکابر که از خوان نعمت حضرت ذوالنعم حاصل کرده بودند تبادل کردم - حاصل
 آن است که باز کار و افکار که ازین برگزیدگان کابر و ائمه است این است پیش گزشم قوله مر یا کان را الخ
 یعنی پیش از آنکه از نجاست نفسانیه و کدورت دینی خلاص شوم بر رگان طریقه را به اعتقاد تمام زیارت کردم
 و بهمت خواستم چه از قبیله احوار و چه از قسم اموات قوله شکرانه الخ یعنی بعد از آنکه ریاضت تمام شد و حصول
 به حاصل آمد و کار از مجاهد در گذشت و به شهادت پیوست و سبب جدا شدن هر لطیف از لطیفه دیگر احتیاج
 مجاهده مانند ترک ریاضت کردم و این کنایه است از زوال محنت و حقیقت ترک اصول مفروض مراد نیست
 قوله در عید نماز الخ یعنی هم اوقات و اهل خوشی در خوشی است و عید در عید است و بهار در بهار است الخ فراق
 برخاسته و قبض تفرقه روی با ستار نهاده و در همه اوقات حقیقت نماز که حضور بی کیف است حاصل شد طهارت
 ظاهر و عدم طهارت و نوم و لقیطه برابر شد قته که مترطه و تنویر بجانب حق می نشیند از وقت که فحاشا طاعت ازواج
 میکند یا حساب دخل خروج نمی نماید در حل حضور ممتاز نیست - و الله اعلم بحقیقت الامر
 در جواب بعض عزیزان که انکشاف حقیقت معنی قول حضرت مرتضی کریم الله وجه بنو و بنو نوشته اند
 بسم الله الرحمن الرحیم - استفسار کرده بودند که معنی قول حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه - لو عرفت
 الله بمحمد لما عجبتم و لو عرفت محمداً بالله لما تعجبتم چیست باید دانست که این کلمه در جائی مقصد ندیده ام
 و الله علم و بر فرض صحت نقل او را معنی مناسب شرب تصوف است - صوفیه ذکر کرده اند که سالک را به سوی
 خدا تعالی دو راه است راه عینیه قال الله تعالی و هو حکم این ما نسیم - و این راه واسطه بر نیاید - و راه و سابط
 قال الله تعالی طبع الرسول فقد طاع الله - و قال - قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و این راه
 در حق امتیان بیواسطه بر نیاید - با جمله درین کلمه اشاره رفته است به تکمیل هر دو راه و استقلال هر یک فردا
 فرمایند اگر چه شناختم خدا تعالی را به محمد علیه الصلوٰه والسلام عابدانی شدم و مرتبه نبوت از من دست کشید

زیر که حقیقت عبودیت بر معرفت راجعیت است بشود دیگر بار فرمود ائمه شیخ محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را
 به خدا یان معنی که سر آن حضرت وجود و ظهور و عبودیت محمدیه مطمح نظر باشد راه و ساطق که اتباع اشاره بامت
 راست نیامد بلکه جمع کرد بین الطریقین و ایضا حق هر یک نمود و هر قاعده متکلمین نیز صحیح است زیرا که
 ایشان میگویند واجب است که خدا تعالی را بدلیل عقلی بشناسند نه بر اخبار حضرت خیر صادق علیه السلام اتفاقا
 کند و معرفت محمد صلی الله علیه و سلم بنیوت مقدم است بر معرفت بسیاری از صفات و احکام پس اگر خدا تعالی
 راجعی شناخت و شناخت او معترف نبوة ایشان میشد پس بوجهی که می باید شناخته باشند بدانکه هر کس را الله اعلم
 مکتوب در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب مرتبه خلعت و حصول این
 مرتبه عظمی بآنحضرت صلی الله علیه و سلم به وساطت بعضی افراد است و آن
 افراد را مراد از نفس خود داشته اند بنام کاتب حروف صادر گردید
 برادر عزیز القدر و خواجه محمد امین اگر چه الله تعالی بشهوده سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی
 سره العزیز در مکتوب نمود و چهارم از جمله ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
 بعد از ارسال بواسطه بعضی افراد است مقام خلعت حاصل شد و دعای اللهم صل علی محمد و آل محمد
 مستجاب گشت و بشارت مفهومی میگردد که مراد از آن فرد ذات حضرت مجدد است و این مقدمه بظاهر مورد
 اشکالات کثیره است از آنجمله آنکه توسط فردی از افراد است و حصول مقام خلعت که از اعلی مقامات است
 مستلزم فضل او و ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوٰة و التسلیات و حضرت مجدد متصدی بوجوب
 این اشکال خود شده اند که خدام و علمان اگر برای مولای و مخدوم لباس فاخره تیار کنند هیچ مزیتی
 ایشانرا لازم نمی آید و فیه مایه و از آنجمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده است الا ان الله اتخذ فی خلیلا
 اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث نص صریح است در اثبات خلعت مر آنحضرت را پس قوی به عدم حصول
 آن مرتبه الا بعد از ارسال مخالف حدیث صریح صحیح باشد گفته شود که مراد از این خلعت که درین حدیث
 وارد شده مطلق محبوبیت است نه خلعت مصطلح فلا اشکال زیرا که تشبیه خلعت حضرت ابراهیم ازین تاویل ایا
 میکند پس درین مسئله آنچه نزدیک تر است تحقق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هر چه در حالت
 را نه توفیق تحریر آن باید بنویسد باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است ولیکن در بعض
 اوقات حقیقت الامر بطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات به تفصیل و در بعض اوقات
 شیخ بنی و در بعض اوقات بغیر حجاب و متبعان کلام صوفیه لاچارند از دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر
 از مخالفت از زمان که قائل را در میان کلام محمل و کلام مفصل میباشد پس مشک نداریم که در هر طائفه از زمان

فیض دیگر میکنند و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شده و چون وح حضرت خاتم النبیین علیه
الصلوة والتسلیمات بسبب علوم مبدا یقین ایشان و عموم فیضی که برست ایشان بر مردمان افاشده است
و بسبب ظهور از نظام دور بهجوی که از حجر بخت حضرت ایشان سر برآورده و لاسباب اخری لا تطیق ان تحصیلها
عندنا ده عنوان حلیه و القدس و شمع آن در و پوش آن و منظره آن و قیل و صورت و هر چایزین قبیل میتوان گفت
شده است هر فیضی جدید که در عالم پیدا میشود و بتازگی بروی کار می آید ضمیمه حلیه القدس میشود و بسبب احوال بخت
نفوس بی آدم که طبقه بعد طبقه پیدا میشوند لایساست که این امر را اجمالاً ادراک کنند و باین لفظ تعبیر نمایند که این
کلمات احوال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایقاعات حق آن است که گفته شود که مصلحت کلیه المصیبه
تقاضا کرده است که بعضی شرح و تفصیل و علوس تجلی اعظم در هر عصر پیدا شود و نشد آن جو بخت شخصی باشد از محل
و آن حجر بخت آن نور مجید نیز از شعاع تجلی اعظم و بشایه عراض آن جوهر نفیخ گردد و آن ظهور خود است بحسب احوال
و ادوار و ظهور خود است بحسب اشخاص و ازین و این فقیر اشارت کرده باین قسم ظهور و باین قسم اشکال و باین
باجمال و آتش حسرتی که در کار شده چشم او را سرمه نازک افراشته نام چون این مقدمه مهمل شده مقدمه دیگر نیز
باید آید است که حقائق اجمالی که بر اهل اسطفا هر شیوه چون نعت و عرف از تعبیر آن کوتاه است باین طاق لفظی از کتاب
و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن حمل توان کرد بگیرند و آنرا عنوان آن حقائق اجمالیه فایض بر قلب ایشان
میگردانند و حق را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرتو آن لفظ ادویه فرایند متفرسان از بطالعه
کنندگان را لازم است که از خصوصیت آن لفظ اغماض نظر کنند و سطح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت غمضه
سازند پس فیما بین فیما اقامت لفظ خلقت و استجابته دعای الامم علیهم السلام صلیت علی ابراهیم و تصویر دایره که مرکز
آن حرفت ذات است و محیط آن کلمات ذات و ناصیه و دایره آن مرکز دایره تامه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن
استیلا و محبت همه نیز رنگ فن اشاره و اعتبار است اعتراض مثل این مقدمات و اندیشه و چنانکه صورت ظاهری
استاد بری اعتراض بقدر نیاید و اخفا را سد و یا بر دوزب او و حجه ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن
و حقیقت کلام و حقیقت محمدیه و بیان دوار و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف فتح دوره دیگر شده است
که بعضی اعتبارات اجمال فیوض مقدمه است مثلاً احوال قلب و روح و مرفیغ آن همه محل شده هیئت جمعیت پیدا کرده
و بعضی اعتبارات تفصیل فیوض مقدمه است مثلاً مثال حجر بخت و انانیت کبری درین دوره مفصل تر است از ادوار سابقه
و تفصیل حقائق این دوره شرحی که این ورق گنجایش آن ندارد و با بجمله شیخ فخر را حاصل این دوره و اندو سها
معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رفرو و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و
بر سر دی بسیار است از گرامر ان با طبیعت و بدعت خلاص شده اند بظهور شیخ تعظیم حضرت ندو را و ادوار و کون

کائنات است و شکر نعمت شکر نعمت مفیض است اعظم الله تعالی له الاجور فقیر در اکثر معارف که شیخ بزرگ
 فتح دوره آورده مصدق است مثل اشاره توحید شهودی اگر چه شیخ از مرز وایمان تجاوز نکرده و سخن بی پرده
 ادا نکرده و مثل قول بحقیقت علم اهل سنت و معارف اجمالی که تقلید انبیا علیهم السلام خدا کرده اند و مثل
 بنون آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر است بر بیان خطبه و القدس و تجلی اعظم و آن متعین
 است و نفس کلیه لسان صورت را به که در مرآة متعین شود از این تعین بساطت اولی چند مرحله بر مرتبت
 و ایشان هر چه از این مرتبه خبر میدهند همه راست است و درست است و درین صحت واجب است قول بعد
 ماسوی الله و قول باراده که تعلقات متجدده داشته باشند نیست این نزدیک فقیر شرح معارف شیخ
 مجد متعین شده و اگر تحقیق داشتند در حل این اشکال سر دریم میتوانم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلطه
 است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلط بر بنی آدم
 بان معنی که توسط او بعد هزار سال مردان حصه از آن خلط یافتند و در اینجا هیچ خدش لازم نمی آید زیرا که
 فضائل اضافیه مثل مقدار و متبوع عجم شدن توسط خلق متحقق شده است و همچنین هر طریقی که سبب او
 جمیع مهدی شوند و اتباع حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم درست کنند و آن عالم واسطه عموم
 و حو و مقتدا بودن آنحضرت صلعم بر آن قوم را خواهد تکرار آن مکابره است - و الحمد لله تعالی اولاد آخر
 و ظاهر و باطنا صلی الله علیه و سلم خلیفه محمد و آله و اصحابه و سلم تسلیمات
 انصاف - مکتوب ارشاد اسلوب که بیک از علماء مدینه منوره علی صاحبها الصلوة و التسلیمات
 و التحية ضمن اجارة و رایة حدیث شریف تلقین ذکر نفی و اثبات موافق طریقه علیه نقشبندی را قام فرموده
 اکمل الله الذی حض به الامم المرحومة بفضیله عظیمه به حفظ الاسناد و اندیشه شایسته بسطه الطرق و علما
 و ما اعظمه من ابداد الصلوة و السلام الایمان الا کلامی علی سید المرسلین و قایده الغر المحجلین شیخ المذنبین
 یوم الدین علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد فبقول العبد المقتدر لرحمة الله الکریم احمد المدعو ولی السیدین الکریم
 العبد الدلوی و قد علینا ببلدة ولی من اقلیم هند و ستان حبیبنا الفاضل من العلوم الدینیة حصته و افره الدائم
 علیه آنا صلح و بركات تقواه فی ظاهرة و باهرة الحافظ اکو القرآن العظیم الفاضل بیدیه النبی الکریم
 الخطیب بالمسجد النبوی مولانا المکریم المجل الشیخ ابراهیم افندی ذکره الله تعالی فیمین عنده و ضاعت
 بمره و ریشه ابن المرحوم مصطفی جللی التبعی اعظم الله اجوره و انج فی افق اخیر نوره و قارادان بقیرا علی
 شایس الحدیث و استجاری لما قصم فی روایتی فقلت هذا منکم یا اهل الحرمین بدآ و الیکم بعد و تلك
 کلمة کنتم اهل بها و اهلها و حق الرب المعبود فلما ابی الاز و المجد بدامن الاجابة مستدام بن توفیق ارشد

حضرت مخدوم شاه نور الله بهمانوی سلمه الله تعالی معنی این بیت التماس کرده بود
 که منسوب است بحضرت حکیم سنائی قدس سره بیت این است بود متبوع صلیت اجمال به وقت تقصیل منعکس شد حال
 و حضرت ایشان ادا الله بقره معنی آن بتوجه نوشتند که تاویل این بیت بر قاعده تصوف آن است که
 در مرتبه فیض اقدس ذات بخود عالم شده بعد از آن با بنیاد بود و التفات فرمود هر نحوی از آن آنجا حقیقت
 گشت از ایمان ثابت پس در مرتبه اجمال که عبارت از مرتبه فیض اقدس است بود و اجمال متبوع است و
 مایهات تابع آن که بتدبیر التفات با بنیاد خودش منشعب شده و او را حقیقت و قیاس نیست الا به ذات
 و در ذات و براس ذات و در مرتبه فیض مقدس که تفصیل عبارت از اوست حقیقت وجود تابع مایهات شد پس
 در مرتبه احکام طایفه بر روی کار آمد حقیقت آن احکام وجود است لیکن مفید بقانون آن مایهات معتبر
 بمسطر آن پس درین مرتبه وجود تابع مایهات گشت و در تحقیق مسئله سیادت فرزندان
 شریف که پدر آنان و در شرفا باشند بروفتی التماس خاکساران ائمه فرمودند
 ائمه سیادت و شرف را آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان فرموده اند که نیست و در قرآن ثلثه اولی هم
 اصطلاحی مقرر نشده آنجا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن احکام شرع و از فرموده لفظ اهل قریب و اهل بیت
 است و قضا اتفاق کرده اند که اگر کسی خیر بر حسینین یا حسینین وقف کرد فرزندان حسینیه یا حسینیه چون
 پدرش حسنی یا حسینی نباشد داخل نمیشود و این موافق علم انساب است و موافق احادیث صحیح و اگر بر ذریه
 حسنی و حسینی وقف کرد این حسینیه یا حسینیه که پدرش حسنی یا حسینیه نیست داخل نمیشود و در لفظ و اختلاف
 کرده اند پس وظیفه فقیه درین مسائل آنست که گوید اگر اصطلاح زمان واقع شده باشد که شریف و سید
 بجای اهل بیت و ذوی القربی اطلاق کنند همه بنی هاشم سادات باشند و اگر اصطلاح زمان چنین است
 که ذریه حسنی و حسین را گویند اولاد بنات نیز داخل باشند و اگر اصطلاح زمان چنین باشد که حسنی یا حسینیه را
 سید و شریف گویند اولاد بنات داخل نشوند و حق آنست که شیخ جلال الدین سیوطی گفته است در رساله
 العجا که از زینت فی السلالة الزینیه که اتفق السلف علی ان ابن الشریفه لا یكون شریفا حتی یكون
 ابوه شریفا پس اینست اصطلاح مشهور از سلف و خلف و پنج شبه نیست که در زمان ما از سید
 شریف حسنی و حسینی را میگویند پس اطلاق اسم سیده اولاد شریفه و سیده چون پدرش شریف نباشد صحیح
 نیست و تفاوت هم از جهت آباست و نسب هم از جهت آبا آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیر را از
 بنی هاشم و سید و سید هم ایشان نداد و حضرت عمر رضی الله عنه فرمود قبل نهادند و اولاد بنات
 قومی را با نام منسوب ساختند نه بقوم امهات و اهل نسب اولهم الی آخر هم بر همین رفتند لهذا محمد سیاح را

در عثمانیان می نویسند در علویان حال آنکه والده ایشان دختر حضرت امام حسین است رضی الله عنه و شواهد
این مسئله بسیارست و من انکر الاجمال بان علیه التخصیل والله یقول الحق و هو یدعی السبیل - اگر کسی گوید که
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما سیادت از طرف والده داشتند پس می باید که سیادت
از طرف والده باشد جواب گوئیم که سیادت در عرف متقدم یعنی بزرگی و ریاست است و آنحضرت صلی
الله علیه و سلم ایشان را تشریف دادند باین که همایند شایب اهل اجتهت ای رئیس شایب اهل اجتهت
و این سیادت بملایمات کمال باطنه است نه بحسب نسب و هر حکمی که ایشان داشتند از احکام اهل بیت
بود و فی القربی همه از جهت باطنیت بود و الا در تیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند که از جهت والده داشتند
و ابو عبد الله حاکم روایت کرده است حدیثی باین مضمون که اولاد من در منسوب میشوند بپدر خود و الا حسن و حسین
که منسوب بمن اند پس اگر ایشان را محمدی بگویند درست است و این اگر منتهیست مخصوص بایشان و من بعد
حکم همان است که سیاده اصطلاحی است اگر اربابان حسنی و حسینی بودن است و هو الظاهر پس سیادت از جهت آبا
باشد و من الا محضات و اگر اصطلاح دیگر پیدا شود همان اصطلاح سخن گوئیم چه اگر قومی سید ترک را
بگویند یا حبش را فلامنا قشده فی الاصطلاح بکتابه الفقیر الی رحمة الله الکریم ولی الدین الشیخ عبد الرحیم
برای حضرت محمد و م میان محمد عاشق پهلوی سلم الله تعالی بنوشتند اند
شوقی که بدیدن شهادت محققه از بیست که تجدید در رنگ زوال پیدا من او دست نمیرسد همین یک
لطیفه است که بخودش می پیچد از یک سر بر می آرد و قبله توجه دیگر برای سازد و بخود اندر میگردد و تشقل
البهیات عن جرعاتنا و صیاتی با علو تشقل بنوشتند بعضی نکات غریبه که در بعض
اوراق به خط مبارک ایشان یافت شد تبرکات نقل آن نموده شد منحصرا
عم بزرگوار من علیه الرحمه در مجلس حاضر بودند در اینجا تحقیق بیت شهید که علم حق در علم صوفی گم نشود و این
سخن که با و مردم نتوان بحث افتاده بود و هر یک چیزی میگفت شخصی از مجلسیان توجیه آغاز کرده که علم
حق در ترکیب مغلوب است تقدیرش آنکه در علم صوفی گم نشود - فلا اشکال آخر هم من برداشت جواب دادند
این سخن که با و مردم شود - منها - طفل بودم که شیخ فیر و شاه که از مشایخ عصر بودند و در سلسله شیخ
آدم بنوری پیونده داشتند ملاقات حضرت والده رضی الله عنه آمدند همانا که شرب ایشان تجویز و تیه حق
سبحانه بود بصر در دنیا و اندرین مسئله با حضرت والده بحث میکردند این فقیر با وجود طفولیت قطع بحث
کرده بایشان و انوادم که بصر یا از غایت ضعف و ناتوانی چیزی که خلف ما باشد نتواند دید بلکه آنچه بر سر
باشد نتواند دید بلکه اقرب بصر از نفس خود چیزیست هست نفس خود را نتواند دید با وجود این ناتوانی با وجود این

مگر در آداب صاف چون کجا وطن گیرند صفا با خشت باطن نیز گاه به جمع میگردند و بهر حال چون در پیشند
تا شاکنند ایضا - هرگز گردی مانع نودل است ای شوکتند بیسل نامشت کجا باطنش صاف نشدند
و دوازده درون بر جمع اصدا و قوی نازمند نمک ریز دل مجروح من هستی و مرهم هم بهر همان و جان فدای
وضع شوخ شهر آشوب به قیامت می نمائی دم یحیی و مریم هم درین دو بیت اشارت کرده شد به حال
عجیب که آن جمع است و خلق قلب و انس روح در یک حالت و قاضی از آن یک و التذات از آن دیگر یکدفعه
به قوی اول قوی آخر قوی ظاهر قوی باطن قوی مقصود اول قوی مشتاق بهدم هم بهر یک منع و اینجا
مختلف فواره میچو شد به مزاج حرص قارون زهد ابراهیم آدم هم بهر بخار از زمین خیزد و با وجود آمیزد
گه باران ریزان است و گاه بهر برف و بزم هم درین سه بیت اشارت به محال حقائق استخالفه در یک حقیقت
و امتیاز احکام در میان حقائق متخالفه سبب امتیاز صور و ممالک است که در هر طرف نیز یکی درین کاشانه گردی
که عالم پائے کوب از دست عشقت گشت و آدم هم بهر درین بیت اشارت به سرای عشق در جمیع عالم چه
فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعراض خصوصاً انسان که عشق طبعی و ارادی هر دو دارد و آنکه سبب سرای
آن بصورت کلیه است به در تقریر رساله بعضی اهل عصر که املافه موده بودند به
رایت و ریقات تدل بر شیهه با بهر بشارت بر اینها بهر ضابطه جلیل و کریم النفس و العرق با حیدر بجلت الضحی
لمن لا ذحایطه و ما کان من مدح قضیه ثبوتیه و ما کان من تخرج فدا عنه فایطه و لا غریبه فی نکتة المعینه
اذا العلم مبطوط و ذلک باسطه رایحه ماطن بری مدک نازنده دل است بهر تا نوسن نازنده بازنده دل است
گویم بتور فرس اگر نفهمی آنرا این جوهر نازنده بخود زنده دل است بهر نازیر تو منم می پذیرد بهر و مگردان
بعد ازین از نازیر من ترا مشفق تر از صد پیر بهر و من آویز و مرا حکم بگیرد غیر من گریاتو بایستی بود
آن و بال است و عذاب است و معیشت جان من در جوار خود سوخت بهر من عذاب الهجره ای بایحیر
بیتارم روز و شب به روی یار بهر باز بهر رو می یارم یا قدیر بهر اندرونم بهر جمالش نازنده
که شود یارب بولش مستیتر بهر ای برادر بعد ازین هشیار باش بهر فرق میکنی در میان شیهه و شیر
در کشف و دقائق معانی - رباعی که درین نزدیکی از زبان خامه گوهر فشان بندگان
حضرت ایشان ترا روشن نمود و بموجب استدعای حضرت محمد و شاه نورالدین بهر بانوی تحریر یافت
برادر عزیز القدر شاه نورالدین تعالی - از فقیر لے الله عفی عنه - بعد از سلام محبت مشام مطهره نمایند
که معنی این رباعی استفسار کرده بودند که ماطن گفته مدک خواهنده دل است بهر تا نوسن نازنده بازنده
دل است بهر گویم بتور فرس اگر نفهمی آن را این جوهر نازنده بخود زنده دل است بهر

غرض ازین باطنیه است بحقیقه ایشان که آن را تعبیر میکنند و میان طبقات آن حقیقت پس طبقه
 طاهره از وی قوت بدر که مستحکم بالا راده است و اینم در جمیع انواع حیوانات یافته میشود و این طبقه آن
 که ایشان بآن ممتاز باشد طبقه خفی تر این عمل است که در حیوانات یافته میشود و انحصار صفات عقل انتقال است
 از چیز به چیز خواه بطریق قولی شارح باشد یا برهان یا دلیل مطابق یا حدس و آنرا باعتبار این صفت بتوسن
 تازه تعبیر کرده شد زیرا که در دو مرتبه عقل در افکار مشابه است بدین اسبب تیز رو و لفظ توسن اشعار
 است بآنکه اصل عقل همان قوت حیوانی است هر چند زیادت بعضی امور نام عقل انسانی یافته باشد و نیز از آن
 صفات او فخر و بر خود گشتن در جلب نفع و دفع ضرر و حب جاه و همت صرف کردن است و باین اعتبار یافته
 گفته شد و این طبقات بمنزله پست است حقیقت آدمی را و اصل حقیقت او گوهر است تابنده یعنی متشعشع
 و خود زنده یعنی بخودی که جسم باورنده میشود و او را هستی ندگی از کس حاصل نشده و آن نفس ناطقه است
 بلکه حرکت که روشنی نفس ناطقه از وی است و او را حقیقه حباب است از تجلی اعظم که در سطح این نفس ظاهر شده
 و در آخر متجلی خواهد شد تجلی اعظم و ابد الابد همان وجود خود که بمنزله وجود عرض است نسبت به جوهر و ضمن تحقق تجلی اعظم
 ابد الابد متحقق خواهد ماند و السلام به عزیز من معنی این بیت تفسیر نموده در جواب او امل فرمودند
 بیت امی مشکل حل و مشکل نه زان سوے ازل بهشت منزل به بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
 علی عباده الذین اصطفی الی بعد میگوید فقیر را که عفی عنہ میسمی می که صاحب مسموعات از خواجہ عبید الله
 احرار و ایشان از خواجہ محمد یار سافه است اسرار هم نقل کرده اند مستفسار نموده بودند لهذا آنچه در حالت را
 تیه بخاطر میرسد می نویسد و الله هو الموفق للصواب و امی مشکل حل و مشکل نه زان سوے ازل بهشت منزل
 این بیت مسوق است در تعریف حال انسان کامل قوله امی مشکل حل یعنی امی اجمال تفصیل و این نکته اشایات
 است بآنچه نزد یک صوفیه صافی مقرر شده است که عالم تفصیل است و انسان کامل اجمال آن به و نه علم
 انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الکبیر قوله و امی مشکل حل یعنی امی علته غایبه عالم زیرا که هر چیز
 که پیدا میشود ظاهر و حکمت الهی میفهمد که این ایجاد و علته غایبه است و تشخیص آن نمیتواند که چون معرفت او
 بآنسان کامل رسید آن مشکل حل شد و آن هم تشخیص گشت و حکمت ایجاد عالم مبهر من گشت پس این کلیه
 اشارت است بآن نکته که برالسته صوفیه و دلوله که لما خلقت الافلاک قوله زان سوے ازل انشاء
 است بآنکه حقیقت انسان کامل یعنی نقطه از مبادی که اصل وجود او شده است و وجود او ظل آن نقطه گشته است
 حقیقت الله است که جامع جمیع صفات کمال است و احدیته جمع وجوب و امکان و آن حقیقت پیش از
 حقائق و جوهری که از آن بچند مرتبه متحقق شده است تقدما و اتیالا و زانیا و لامکانیا و لا یخفی و در تحقیق عبادت

نکته آنست که صفات ذاتیه نزدیک مآثر بدیه هشت است و نزدیک اشاعره هفت پس عدد کثیر را اختیار کرد
 که اکثر اقدست بطریق که اراده نموده است و هذا القدر كاف لمن كان مطلعاً على اذواق القوم و احوالهم و لا اواخر احوالهم و لا
 شخصه از معنی بیت خواجه حافظ علیه الرحمة که هرگز نمیرد آنکه دلش ندهد شد عشق آخر سوال کرد
 که مراد از عشق و موت و حیوة چیست و گفت که عشق الهی چگونه متصور شود که موقوفست بر
 تصور مطلوب و تصور مطلوب اینجا نکته محال است و اگر باوجه تصور کنند معشوق بهمان وجه باشد
 و اگر مراد عشق منظمی باشد باید که عاشق دینار و درم را نیز عاشق الهی گویند حضرت ایشان جواب فرمود
 اکمل المراد من العشق المحبة الذاتية التي لا تنال الا بالتجلى الذاتي والمراد بالحیوة الحمال الجامع بین المحبة والسلوك
 الذي بلصير الانسان خليفة الحق و يتوقف على وجوده بقار العاظم و المبراد بموت روح النفس الى اسفل السائر
 و الانفاس في السهية و يكتفي في تعلق الذي ارادناه من النظر الى الظاهر و ميل الدائرة احاطة بحركة الشعلة
 احواله الى تلك الشعلة و ميل الاجسام الارضية الى المركز و لا يحتاج الى تصور شيء وان كان تتبع التصور
 ثم الوجه الذي حصل به العلم مرآة لانه فالمنطبع في النفس هو الوجه والمنكشف عليهما بنوع من الانواع الى
 كشاف هو الكنه و ثبوت حسب الله عز وجل فضلا عن امكانه ثابت بالكتاب والسنة و اتفاق الامة قل الله اعلم
 بحكمهم و يحسنه و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب لقار الله احب لقاره و كلام كبير الامة كثير لا يخفى
 على من اراد متبوعه و السلام على من اتبع الهدى به عزيرى معنی این فقره که از كلام حضرت شيخ
 ابو الحسن جرقانى استفسار نموده بودند که گفت اگر دعوى كنى معنی خواهند چون
 معنی پدید آمد سخن ننماید که از معنی هیچ نتوان گفتن در جواب نوشته اند ظاهر آن است که
 لفظ سخن ننماید تحریف شده است و اصل سخن ننماید باشد در بصورت معنی ظاهر است که اگر کسی دعوى
 کمالی بکند از روی تحقق آن کمال بظهور آتا آن طلب کنند و چون معنی یعنی نسبت الهی بطریق غلبه در
 شخص متحقق شود سخن ننماید یعنی وی مشغول باظهار آن نسبت و شرح و بیان آن نمیشود زیرا که
 الفاظ از بیان حقیقت آن نسبت قاصرند اگر نسخه صحیح سخن ننماید باشد معنی او سخن ننماید و بر وی ظاهر شود
 در فری عزیرى بخصوص آن حضرت سلمه غریبه چند طریباً گفته خوانده از انجمله غزل عراقی بواجب خوش فرمودند
 نخستین باده کاند و جام گردند و مزاجش عکس آن کلام گردند و زریای قدم موجی برآید و مرا و را بجا اسکان نام گردند
 بوی باشد در امکان صورت حق زبان صورت جهان را رام گردند و همه بایست تفصیل از آن چه مکارم را بما اتمام گردند
 شراب و صدق از حقیقت غیب به مراجع ازل در کام گردند و جو غلطیدم مستیها بر سوز عرفان منی از من کام گردند
 حقیقه اگر مستور از نظر بود بهر ما مشهود خاص کام گردند پس نکته موج دریا باز گردند با تمام فنا اگر ام گردند

ایمن روضه دقیقه باتو گویم بخود آغاز برانجام گردند یعوض الظلم این ابیات شرح بیت اعرافی است بحکم الرحمن
 و تعیین مراد از اباده و جام و استعاره از چشم ساقی و حال آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از
 جام مرزبان مراد باشد و اباده کمال او با فاضله صور انواع و خواص آن و از چشم ساقی فیض اجماع
 که عبارت از تجلی عظم است باصطلاح ما و تحقیق محریه باصطلاح صاحب فتوحات و درین نظم عدل با وجود
 از چشم ساقی کرده شد گفته آمد که غمزد و جان باده کرده شده است عکس روی آن کلام نوربای الیهین
 اشاره به همین معنی است دیگر آنکه کلماتی که در طبقه نبی آدم ظاهر شده و انعام خواص نوعیه و استیقرار
 احکام لطائف ایشان بان متحقق شده بواسطه احیای حرکت افراد کمال است که وجود ایشان بجهت مصلحت
 تفصیل مراتب اجمالیه و جویبار است و فی الحدیث بعثت لکم مکارم الاخلاق و این اشارت به همین تفصیل
 تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با استعداد کلمات و جویبار نواختنند و در نشاء دنیا ایشان آثار بهمان
 استعداد بر روی کار آمد ملل و ذاهب پیدا آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب هدایت جماعت بنی آدم
 گشت و تحقیق جمیع افرادی آدم از لفظ الهی چه می فهمند و درین ایشان بان حقیقت مجروده بوجهی از
 وجه متفت میشود و این همه برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با اجساد و چه مفارقه از آنها و معاد
 این نفوس ضحلال است در تجلی عظم و مشمول شدن بغیض آن بوجهی که نادانان واسطه ایشان را در خود متکلم
 سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا کند و در پیچ بیت لاحق این معانی بطریق ایجاز و پستان اشارت
 او کرده شد باز نکته دیگر آنکه تجلی عظم امیدا و معاد نفوس کامله است و السلام بین
 تحقیق معنی بعض ابیات ثنوی مولوی قدس سره که غزیرے سوال نموده بود حضرت ایشان
 جواب آن ارشاد فرمودند که ابیات این است که نوشته شده اند: هم بخوان استیاس الرسل
 اے عمو! تا بظنوا نعم قد کند بوا این قرأت بخوان که تخفیف کذب بنی این بود که خویش بنده محجوب بن
 در گمان افتاد جان انبیاء را اتفاق منکر است اشتیاق جواب احمد بن محمد حجاب در آیه حتی اذ استند
 و ظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها که بوا بمتشدد و ال میخواند و کند بوا به
 تخفیف میخواند و تخفیف را مقصد معنی انکاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه نایب
 نشدند پیغامبران و گمان کردند پیغامبران که بدروغ نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمیع که ایما آورده
 بودند خطره از تدا بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ بنسبت انبیاء مخطور ایشان شد و اگر کند بوا به
 تخفیف خوانده شود معنی چنان باشد که گمان کردند پیغامبران که بدروغ گفته شد با ایشان یعنی خدا تعالی
 وحی دروغ فرستاد ایشان و این گمان مخالف عصمت انبیاست آخر جرج البخاری عن عروه عن عائشه

قالت له وهریسا لها عن قول الله عز وجل حتى اذا استياس الرسل قال قلت اكد بواهم كذبوا قالت عايشة
 كذبوا قلت فقد استيقنوا ان قوتهم كذبوا هم فاهو بالظن قالت اجل نعم لقد استيقنوا ذلك فقلت لها وظنوا
 انهم قد كذبوا قال مع الله لم تكن الرسل تظن ذلك ببرها قلت فما بال هذه الآية قالت هم اتبعوا الرسل الذين
 آمنوا بهم وصدقهم وطلال عليهم السلام واستأخروهم النصر حتى اذا استياس الرسل ممن كذبهم من قومهم و
 ظنت الرسل ان اتباعهم قد كذبوا هم جاز نصر الله عند ذلك وعبد الله كذبوا به تخفيف يخافون ويخفت خدائع
 جاني ويكرهون ما يدور لربهم حتى يقول الرسول والذين آمنوا معه نصر الله وجاني ويكرهون ما يدور لربهم قال
 بل والحق ليطعن قلبه وان حضرت صلى الله عليه وسلم فرموده نحن ائمة بالكتاب من ابراهيم ومنطقه فتنى فظن
 پس شك وظن اینجا مجاز است بخبر آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب
 شك كنده وحققت و می یامانند اضطراب ظن كنده كذب و می و این مشا به سایر متشابهاست قرآن است مثل بل
 یا ایها الذین آمنوا استمعوا وعلو انهم قد اختلفوا ما وعد
 الله من النصر وقال كانوا الشیبه او تلقوه و زلوا حتى يقول الرسول والذين آمنوا معه نصر الله فان صح هذا من
 ابن عباس فقد ادا بالظن بالخط بالبال و یحس فی القلب من شبهة الوسمه و حدیث النفس علی ما علیه الشریعه
 واما الظن الذی هو متوجه احدی ازین علی الآخر فقد جاز علی رجل من المسلمین فما بال رسل الله الذین هم اعرف
 الناس بریهیم وانه متعال عن الخلف فی الیعاد منزه عن كل قبح مولوی قراءه ابن عباس اختیار میکند و ترجمه
 میفرماید که احوال انبیاء مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب میشود و احوال آینده را می بیند و
 در بعض اوقات حجاب بشریت مانع می گردد و از حالت راسی العین فرو می آید و ضیق خاطر و اضطراب
 بشریت بر می دهم و همین حالت احتجاب را بطریق مجاز لظن تعبیر واقع شد مکتوب هدایت اسلوب
 بر حسب استدعای کاتب حروف که در طلب دلیل و اشیاء برافروخته ناجیه واقع شد تحریر یافت
 الحمد لله فالصلوة والسلام علی افضل انبیاءه اما بعد روز سه عزیزه فاضله ذکر کرد که هندو و
 توفیق اسلام یافت و در پی تعلیم شرائع اسلام افتاد و بنوا شخصه از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق
 متعدده دارد و صاحب ترین طریقها طریق شیعه امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت است
 و اهل البیت او سبطیه زینهار تر است عصیان نواصیت گمراه قسا زندگی تا من شرائع اسلام بر طور امامیه
 تر تعلیم تا من بعد از ان یا این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین
 فرق اسلام است زینهار این گمراهان تر گمراهانند بیا نماند بهب امام ابوحنیفه را تعلیم کنم آن جدیدا اسلام
 در اشکال در مانده و دانست که کدام را اختیار کند تا چند مدت در تنازع بود هر یک بجانب خود کشید آخر این عزیز

فاضل گفت در مسجد جامع بر دو بر ملا دقتی که الوف ناس مجتمع شوند تقریر نمایند پس ایشان بکن
 بین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک را اظهار عقیده خود میارایند خائف و هراسان صفت پس سواد
 اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و سخن پاکیزه گشت و مقابل این حکایت خواجہ محمد امین
 را اسوالی بخاطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بر این اعتماد نمود امری خطای بلکہ شعری است
 اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلا و ایران اگر این تمایز واقع می شد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میداد
 و بسایه عاتق شاکو که عموم ناس بدعت بودند آنها تمیز میدادند و در استحسان آنها را فائده اند و تمیز است
 کلام و در بیان مذہب حقیقی فیما بینا کمالی بخند بعد از آن بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست
 که درین مسئلہ حجتی قاطعہ بوده باشد که در آن حجت شکوک و شبهات را گنجی القی نبوده آزاد ریافت بحقیقت
 هر دو می شد و اگر نفس شیطان اراده داشت بالک شد و باشد بعد ثبوت حجت بوجهی که معذور نباشد
 بعد از آن در تعین آن حجت قاطعہ بخاطر ایشان خلق پیدا شد از فقیر عیسی علیه السلام طلب کشف آن نمودند
 گفت درین مسئلہ در سائر مسائل که موقوف علیہ فرایع باشند لطف الهی مقتضی آن شده است که
 از علوم حاصل نموده فی الصد و رحمت قاطعہ متصوب فرمود و هر چند در بعضی افراد تنقیح و ترتیب آن
 علوم مخزنه مسیری آید و در بعضی افراد هوای نفوس یا الفت بر سود مانع ابتاع حجت قاطعہ میگردد
 هر چند تصدیق بان حاصل باشد پس بعد تصدیق چنانچه حقیقت شریعت عزاد گردان نمودن با حکام
 قرآن و جنگ زدن بفریان حضرت رحمت مہدای علیہ و علیہ السلام و سجای فضل الصراط اولی سیری
 که عقل از ابر خودش واجب می گرداند آنست که تتبع اخبار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بیان احکام الهی
 باید کرد و مروتی که آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیرا که کلام ما در شخصی است که تصدیق کرده است
 بتکلیف اللہ تعالی عباد خود را با حکام و قصد خروج از عہدہ تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم و خبر
 که ما آنرا بگوئیم خود از تحسین صادق نشینده باشیم و در خارج بچشم خود بیدیه باشیم طریق علم آن بترتیب روایات
 ائمتہ نمی تواند بود و ما را بر خود لازم میگردد آنکه اخبار اہل ملک از آنکه خود و قسم میباشد نقل لفظ
 صاحب ملہ و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشہور و قہر صحیح و حسن و عرب و ضعیف
 عقل حصری کند اخبار حضرت علی کرم اللہ تعالی و جبہ بالفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم
 و فهم ناقص و ضبط و اثر داشت چنانکه درین امور مثل خاص و عام شد و احادیث آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر می فرمود و ناچار احدی قہر دمان اخبار بطور بی پرواست
 بر خلافت جهان آراء خاصه و کلام و او را و دیگر کم و لا تسلیم فائده بود کمالی بخند جماعہ حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه

درند وین در آمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی تشابه بعضی یافتم و اختلاف فاحش در میان
 این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که اندک مواضع تعدد روایات است کما لا یخفی و همچنین عبد الله بن عباس
 عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابوسریه و ابوموسی و عبد الله بن عمر و ابن العاص و انس
 و ابوسعید و جابر و سلم جبرائیل سائر الصحابه آثار حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم اند ایشان ظاهراً شد و اخبار بعضی را با بعضی منطبق یافتیم اما اختلاف یسیر جمع که
 این اخبار را متبع اند از جمله این اند و واسطه عقیده درین محل باید دانست که این قسم فقره برائے کسی است
 که در احوال فرق ملتا استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که بوجه اول و جوه ثبوت و اجتناب
 جمله ملت را از ثواب بستانند و تابع جمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد و پرده از روی کار بر افتد
 شواهد اینست علی که خدا تعالی تکلیف را بر این دایر ساخته است و در اذهان ایشان اصل را بر کوز نمود
 بر وجه اجمال هر چند تفصیل آن دفتر سے سے طلبید و الحمد لله اولاد آخر او ظاهر او باطن او
 مکتوب در ذکرش از مناقب ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمة واسعة و
 بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امهات الکثر علوم دینی و حجب استنادهای این نیازمند قیامت
 الحمد لله و الصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم اما بعد روزی در حدیث لوکان الایمان عند
 الثریا لانه رجال او رجل من هؤلاء یعنی اهل فارس و نه روایت لانه رجال من هؤلاء بلا شک مذکره
 میکردیم فقیر گفت امام ابوحنیفه درین حکم داخل است که خدا تعالی علم فقره را بر دست وی شایع ساخت و جمیع
 از اهل اسلام بآن فقره مذهب گردانید خصوصاً در عصر متأخر که دولت بهمن مذہب است و پس در جمیع اقایم
 پادشاهان حنفی اند و باشوات و قضات و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل است
 که خدا تعالی علم حدیث را بر دست وی مشهور گردانید و تانان ما حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه
 این مردمانه با سند صحیح متصل باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث تقاریر داشت مانند حال اکثر
 متفقہ عصر ما با هم الله تعالی طریق الصواب این سخن اخیر را نه پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت
 نه علم و و سے رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث و ضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز روی با کثرت
 که فائده نداشت و متوجه سیاران خود شدم و گفتم که شیخ ابن حجر و تقریب میگوید محمد بن اسماعیل ابو عبد الله امام
 الدین است فقیر الحدیث و این سخن نزدیک کسی که متبع فن حدیث کرده باشد بدیهی است قابل تأمل نیست
 بعد از آن چیز از تحقیقات علمیه که متشاران بخاری بود دست و حاصل لوا آن غیر بخاری کسی دیگر نبود
 بیان کردم و در آن باب خدا تعالی هر چه خواست بر زبان جاری ساخت و خواجه محمد امین گفتند آنچه مذکور

تفصیل حدیث ابن عباس البخاری

شد بعایت مفید است اما حافظه ناگنجایش حفظ آن ندارد و مگر آنکه حاصل آن با اختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد
 موافق است دعائے ایشان و اسانے از ان باب بقلم مضبوط کرده شد و الله الموفق والمعين - باید دانست
 که علم حدیث تا صد سال از هجرت مدون نشد از بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت و صد
 سال دیگر بایه یا بهیجک می شد و تصانیف مرتب میشد بخاری بعد دو صد سال حامل لواحد حدیث شد و جمع
 عالم درین فن گشت پس اول چیزه که پیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد تمیز است در سطح اقسام حدیث از
 غیر آن بعد امان محمد بن یزید بن ابی اسحاق و الفضل بن یزید بن ابی اسحاق و الفضل بن یزید بن ابی اسحاق
 نظر کردند و دیدند که بعضی احادیث مستفیض اند که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسد کس از اصحاب آن را
 روایت کرده است و از هر صحابی بطریق مشهور آمده است و وزیر و وزیران یافته شده و این مرتبه اعلی مراتب
 حدیث است مطلقا بعد از ان حدیث مشهور که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی
 روایت کرده باز ازین عزیز و طبقه کبار تابعین یا اصغار تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعدده پیدا شد
 مانند حدیث انما الاعمال بالنیات که در کتب صحیح آمده از غیر حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بر او نیست و غیر
 علقه از حضرت عمر روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقه روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید
 از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صفار تابعین است از وی جماعات لاتعد و لا تحصى
 روایت کرده اند بعد از ان حدیث که بدو شهرت و طبقه اول پیش از زمان تندون رسیده و آن بر چند قسم
 میباشد زیرا که باین است که طرق متعدده دارد و تا خارج خود که صحابه تابعین یا تبع تابعین باشند
 یا اندر آنچه طرق متعدده دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یک متمسک بود حدیث حسن است و آنچه تعدد طرق
 ندارد همین یک طریق دارد و پس غریب مطلق است باز چون اگر بعض طرق او همه ثقات متصل بغیر نکرده و
 شذوذ باشد و روایت از علمائے معروفین بعد از او ضبط باشد مخصوص می شود بایسم صحیح و آنچه مرسل
 ثقات و روایت اهل علم غیر تابعین محض باشد لیکن طرق متعدده متمسکه دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود
 مطلق حسن تعبیر کرده میشود این است اصطلاح ترمذی و وی اول کسی است که اسم حسن را منوه ساخت و
 آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طرق از وی بحدیث نرسیده و نیز در حسن داخل است و قلیل با بولس بخاری
 کتاب خود را بر اے صحیح بنویسده مخصوص گردانیده بعض از ان مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح مقبول و
 درین خصلت اول کسی که قدم با نسخ زده است بخاری است و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح فضیله دیگر
 نباشد صدق حدیث لئلا رجال من بولاه دست بود که ایمان نه همین فقه است و پس
 تفسیر و سایر فنون حدیث موقوف علیها ایمان است لا محاله فکیف که این خصلت مقبول است

خصال دیگر بعد از آن باید دانست که بخاری بعد از این ظاهر شد و قبل از وی علماء فنون چند از علوم دینی
 تصانیف ساخته بودند نام مالک و سفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریر در تفسیر و ابو سعید در غریب
 قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن عقیله در سیر و عبد الله بن مبارک در نهج و مواعظ و کسائی در بدایع الحلق و قصص
 انبیاء و یحیی بن سعید و غیره و در فتنه احوال صحابه و تابعین و مجتبه و دیگر رسائل داشتند در روایات و طب و شمائل
 و اصول حدیث و اصول فقه و در برکت علی بن ابی طالب و در اصول فقه مدونه و شمائل فرموده و خبریات
 و کلیات او را انتقاد نمود پس قدری از این علوم که با حدیث صحیح که بر شرط بخاری است بطریق صریحت
 یا دلالت یافت در کتاب خود آورد و بایدست مسلمانان و امامات این علوم حجتی قاطعه نبوده باشد که در آن
 تشکیک را داخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهت که تا وقتی که کسی خبریات و کلیات علمی را
 نداند انتقاد او کمترین آنچه انا حدیث صحیح ثابت شده از غیر آن میسر نشود و چنانکه اگر کسی گوید که فلانی
 قواعد طبیب را که در قانون مذکور است انتقاد نمود دست و پاچه بداند صحیح ثابت شده از غیر آن ممتاز نمود دست
 بطریق بداهت و آنست که در احکام که خبریات و کلیات قانون را متوضر ساخته است و تفسیری که خدا تعالی
 در سینه او نهاده هر یک را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو طبیب را انتقاد نمود دست
 باید بداند آنست که عروض و عربی و بطریق ایشان شعر نیک و زبیده است تا انتقاد میسرش آمد
 از سجا و آنست که بخاری این علوم را نیک و زبیده و ادله مسائل آنها را تحمل نمود و آنچه بکتاب الله
 یا حدیث صحیح بطریق صریحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کتب بدایع فضیلت و فقها
 و اگر انصاف را کار فرمایم میچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام
 ایشان مقتصر بر یک فن است یا در فن غالباً میچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از البشارات
 حدیث برین علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمایم دانسته شود که امامات این
 علوم را از احادیث صحیح بر آوردن و انتقاد نمودن کاری عظیم است و در شریعت و محتاج سرعت انتقال
 ذوق و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد با آن همه تبحر خویش گفته است کلامی که
 حاصل او آنست که از انتقاد کسی که سیر و تفسیر و زهد باشد عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف
 بنظر می آید باز زیاده کرده است بخاری و هر یک از این فنون فوائد جمیل از موقوف صحابه و تابعین و آنها را
 در ترجمه یا بیشتر گردانیده است و طرق استحضار احادیث و مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق
 استدلال را بشارة مخصوص خود اختراع نمود دست آری و راسته لال بخاری چند نوع است که محققین
 فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بر یک اند و محتاج لفظ برای مسئله و لکن اینها موقوف بر یک نوع نیست

از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سو ترتیب و تقریر و ادبیات
 می آید و پیش آنست که پیش از وی سخن بنویسد چندان هم ندیده بود اهل علم را بطور مطالب تعلیم میباش
 نه تراجم و ترتیب و شیشه صاف از بنا شد که غفل درو باشد و زنده آسمان را با این عکسها و ک
 عزیز از مخلصان آنجناب دام مجده انکشاف معنی رباعی که منسوب بیک از حضرات
 خواجگان نقشبند قدس سرار هم نموده و کلمه چند بقلم معارف رقم تحریر یافت رباعی اینست
 و بر سر سوزن نهالی نشان داشت خبر گشت بر نیکو جهان بر سر شاخه و فیل بر بوار بدن و زواری زکوی یا گشت
 احمد الله تعالی - و بر سر سوزن نهالی نشان آید مراد از این رباعی آنکه طریقه صوفیه آنست که نقطه حساب
 تعالی را که در دل هر مومن بطریق اجمال موجود است تذکر اسم الله تعالی و ادعای محبت و دوام اشتغال با
 ساعت بساعت پرورش دهند تا آنکه شاخ و برگ پیدا کند و آن معنی اجمالی با انواع عیبها تفصیل گردد
 پس سر سوزن عبارت از آن نقطه حیرت که در نهایت قلت اجمال است و نهالی نشان دادن عبارت از
 پرورش دادن آنست و شاخ کردن آن عبارت از مفصل شدن و کامل گشتن آنست و در آمدن
 و فیل بر سر شاخه عبارت از قوه آن شاخها و قبول نکردن انقطاع بسبب عوارض طاریه است
 و فیل که مراد علم کثرت و وحدت باشد یعنی محبت صوفی بوجهی می باید که علم تلاش کثرت در وحدت
 و علم وجود کثرت بجای آید یا هیچ یک از او حاضر نرساند و این کلمه اشارت بآنکه جمیع از صوفیه در اول انکشاف
 وحدت معنی عظیم بهم میرسانند و چون حقیقت واحد در شیا مشهود ایشان شد آن محبت متقسم
 میگردد بآن مظاهر و این خطاست بلکه در نیوقت مطلوب آنست که محبت متعلق شود بنوع عظم که اذاتجلی
 فی نوره الذی هو نوره در حدیث ابن عباس عبارت از آنست اینست آنچه در معنی این رباعی
 در ساعت بنی طریقتند و العلم عند الله و الحمد لله و لا و آخر در حل معنی بیت خواجه حافظ علیه
 الرحمة بر وفق التماس عزیز است اما فرموده بودند بهر بیت خواجه حافظ علیه الرحمة که پیرا
 گفت خطا و قلم صنع نرفت و آفرین بر نظریاک خطا پوشش یافد جمیع ایراد میکنند که در مصراع اول
 نفی خطا کرده شد و در مصراع ثانی اثبات خطا پوشی کرده شد و آن مستلزم وجود خطاست و این تناقض
 باشد جواب غرض خواجه حافظ که حوادث مادی جهت است جهت تصنیع صانع حکیم و ازین جهت
 خیر محض است شریعت مادی که گنجایش نبوده زیرا که صنع حکیم بخیر نباشد و جهت صدور آنکه محبت
 آن بعضی شیا غیر مایه را نسبت به مصلحت بنی آدم و باین اعتبار و وصف میتوان کرد بیشتر است و جهت اول
 ناشی از علم و وحدت است و جهت ثانیه ناشی از علم کثرت عارف در وقت مشاهده و جهت ثانی بر ماضی

پس بحقیقت نظر عارفین خطا پوش است نه آنکه اینجا هیچ وجه خطا شتقاق شد بنام فضائل و کمالات
 دستگاه مولوی رحمت الله که از مخلصان صمیمی آنجناب اند در اصل شبهه معنی
 حدیث ان اعظم المسلمین الخ مطابق است عاصی ایشان شرف اصدا افت
 فضائل و کمالات دستگاه مولوی رحمت الله عالمه بجهت التامه معنی حدیث ان اعظم المسلمین فی
 المسلمین جریا من سال عن شئ لم یحرم علی الناس فحرم من اجل مسالته سوال کرده بودند بنابر علیه فقیر
 کلمه چند تحریر نمود مستغنیا بآلایه الودود و بالقطع از شرائع معلوم شده است که سوال از حضرت پیوا مبر صلی
 الله علیه وسلم مطلقا اقامت در کتب صحیحیه زیاده از دو حدیث آمده باشد بهین مضمون که پیش از حضرت
 صلی الله علیه وسلم آمدند و سوال کردند و نهی از سوال مطلقا چگونه ممکن باشد حال آنکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم بر ارفع جهالات و دفع ضلالات بنی آدم است و ایمنی بدون سوال متحقق نمیکرد و پس
 متع از سوال منافعه فائده نیست بلکه منتهی حزنه نوعی است از سوال لا غیر و اگر فکر سلیم را اعمال کنیم
 روشن گردد که از لفظ سبعین حدیث خصوصیت آن نوع مفهوم میتوان شد از اینجا که فرمود عن شئ لم یحرم
 فحرم من اجل مسالته و طریق اعمال فکر سلیم آنست که گوئیم تحریم و تحلیل فعل حق است و علت اصل و حرمت
 بحقیقت اراده او است جل جلاله لا غیر و توسع حکمی و مصالحی را که حکام بدان منوط اند میتوان علت گفت
 و از ظاهر لفظ این حدیث مفهوم میشود که شئ در اصل حلال میباشد و سوال سبب تحریم آن میشود پس اگر
 مرد مجرور و فرود آمدن تحریم بعد از سوال باشد اگر چه سوال علت او نبود و علت محض حکم و مصالح باشد حرم
 من اجل مسالته چرا گفته شد و اجرام او در حق مسلمین چه باشد و تقصیر او درین باب چیست و اگر گویند سوال علت
 تحریم شده است برخلاف حکم و مصالح سبیل الراه و اینجا یا غیر آن لایسم که این معنی صحیح باشد و قد قال الله
 تعالی و لو اتبع الحق اهل اموالهم لعفست السموات و الارض پس فکر سلیم مضطر میشود بآنکه جمیع احکام فعل
 حق اند و ناشی از اراده او منوط بحکم و مصالح کلیه که نزدیک و تعالی و معتبر است لیکن بعد ازین کلیه همه احکام
 منقسم میشود بدو قسم یکی اصول احکام که بنابر حکم و مصالح کلیه فرو داده اند خواه عقب سوال کسی باشد
 خواه ابتدا یا غیر سوال کسی و از این حکم ثبوتی للناس ما نزل الیهیم با وضاع مثل ارکان و شرط مبین
 کرده اند و آن او مندرع بالتفصیل لائق واده قسم دیگر تفصیل نازل بر اصل شریعت است و آن بیان این
 تفصیل و ضاع است بحد و دجا سوانه و مرضی و قسم ثانی آن است که سوال نمکنند و آنچه ابتدا از شارع
 می آید بر همان اکتفا کنند زیرا که هر حکمی که باشد لابد است در آن از دکان و شرط و فرقی در میان اشیا
 تشابه با هم و شارع بیان این شباهت نمیکند و باز در بیان ارکان و شرط لابد الفاظی مذکور خواهد شد

که بطریق قیمت و مثال معلوم باشد و بطریق حد جامع مانع غیر معلوم پس اگر ازین الفاظ سوال در میان آید
 لابد شود از بیان ارکان و شروط آن و فرق در شیء اشتباه با هم پس هر سوائی تفصیل و شریعت پیدا میکند
 و احکام را بر خاق تنگتر می سازد و نیز تنگ ساختن متضمن تحریم اشیا غیر مجزیه خواهد بود که لا یتخلف پس شارع
 این امور را بر راسه بتلی به تفویض نمود و اگر بتلی به رای نداشته باشد به جهت مدعی رجوع کند و استعانه بر آید
 او نماید تا بر حجاب بیزارس حرج واقع نشود و آنکه در مثل این امور بشمارع رجوع کنند و اخصیقات لا تعد و لا تخص
 بر وی کار آید مگر وہ داشت پس قسم اول نسبت کرده شده است بخدا تعالی و قسم ثانی را نسبت کرده شد
 بحالت ایشان فرق این قسمین پس هر چند پنج چیز است قسمین بیرون از مصلحت نیست اما آنچه اصل شریعت
 باشد احق است بآنکه مضاف بحق بود زیرا که خوانند که البتة تبلیغ می باید کرد قال الله تعالی افترض علیکم
 الذکر صفی الآیة و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اصول شریعت بطریق و می تلقی مینماید و بعضی تفصیل را
 بطریق اجتماع اندازد مشرور فرمایند بر آید علمای امت تا ایشان بدانند و چگونه ضبط حدود می باید کرد
 و چگونه استنباط می باید نمود و بسیار است از تفصیل را بر راسه بتلی به گذاشتند و اگر بتلی به رای نداشته باشد و از
 علمای بر سبقت نکند واجب میشود با کفایت جواب آن استفتا پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبل از سوال نبی
 خواستند که در مثل این امور سخن گویند اما چون متفق سوال کرد واجب شد جواب آن سوال پس این قسم مضاف
 است بایشان و بر همین معنی عمل باید کرد حدیث و سکت عن شیء یا فلا تفعلوا عنها و آیت لا تأسأوا عن شیء
 ان تبدلکم تسو کم و این آیتشال واضح گردانیم خدا تعالی صلوات خمس را بر بنی آدم فرض گردانید فرمود و
 اقموا الصلوة بعد از ان ارکان و شروط و سنن صلوة را بیان فرمود بعضی در قرآن عظیم و بعضی بر زبان
 آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس حکم فرمود که وضو نزدیک حدیث اصغر و غسل نزدیک حدیث اکبر شرط
 است و اگر معذور باشد شیم کند و همچنین استقبال قبله و ترغورت و طهارت از نجاسات در ثوب و
 بدن و فعل صلوة و بدون آنها در اوقات معینه شروط اند و اذان و اقامت و وقوع صلوة بجماعت و در
 مساجد سنن خارجی و نیت و تکبیر و قیام نزدیک استطاعت و قرآه و دو کوع و سجود الی غیرها ارکان و
 تسبیحات و اذکار و همیآت از سنن داخله و بعد از ان صلوة نافله که موقوف اند باسباب و اوقات بیان
 فرمودند و صفت هر یک ازین اشیا قولاً و فعلاً و ارشاد نمودند و ارکان و شروط و آداب هر چیز و و خص عند الله
 ذکر کردن تا آنکه نیت تمام شد و پانی که مقتضای آیه لتین للناس انزل الیمم بود و بانجام رسید و لابد بیان
 هر رکن و شرط ازینها بالفاتحه واقع خواهد شد که معلوم اند قیمت و مثال و غیر معلوم اند سجود و جماعت و
 پس شارع این اشیا را بر ای مبتدا به مفوض گردانید فرمود که غسل بمعنی اسأله آب است یا اسأله مع الذکر

و وجه از قصایص حضرت با حقن یا چنین دیگر زیرا که اگر این اشیا را نیز بیانی لایق شود قواعد تعیین مضطر گردانند بصیقل و تحریم
بسیاری از محتملات و آن مرجع عظیم باشد بر امت که علم او توانند و از عمل او عاجز شوند و ایضا آن امور مبین نشوند الباقی فایده دیگر که
معلوم باشند بلشال و اقامه دون احد و با جماعه المانعه و بکذا و بکذا و آنچه در آخر امر خواهد بود از آنها بر الفاظ معروفه بالمشال و اقامه
دون احد و از اول باید اختیار کرد حاشا که سوال اصول از شریعت منعی عنه باشد اگر چه بعد از آن تحریم و اقصا و اگر چه سائل بکلمه
شرایع متعلق شده رجای تحریم کرده باشد سوال بکلمه چون معنی حدیث باین طریق تقریر کردیم اشکالی که از ترکیب این حدیث
یا حدیث سوال حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بباب تحریم خبر سوال ایشان وارد میشود محل گشت زیرا که تحریم خبر متعلق
ست بر صام از سد باب فساد بعضی کما قال عز قائل اجماع یا شیطان ان یوقع بینکم العداوة و ایضا باین سوال حضرت عمر
رضی الله تعالی عنه ثانیا باین حدیث و ساحت عزت آنجناب از مطاعن ناگهان مبرا سبحانک هذا بتنا عظیم بلکه از جمایای بسیار
چنان ظاهر شود که اراده از این مقصد تحریم خبر بود پیش از سوال ایشان لیکن نزول آن در قرآن عظیم و در توقفا افتاد تا بکتمان ظاهر شود
که اجتهاد حضرت عمر درین باب موافق اراده از لایه افتاد و کلمات مکرره و دعایست متواتره ایشان قبح باب نزول کرد و کذا فضل الله یومیه
مریثه از آن مواضع یکی آنست که در قصه معراج امامین و انما خرجوا صخره کرد خدا حضرت صلی الله علیه و سلم بجای بلین میل فرمود و جبریل
گفت انحرق الفطرت و لو اخذت اخر نفوت اشک پس از اینجا دانسته شد که در پیرو غیب خبر منطه معنی بوده است و از آن مواضع
دیگر آنست که نازل شد پیش از سوال ایشان لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری و آن دلالت میکند بر قباحت سکروا بعد تصفیان
از خبر قریبات الهیه بعد از آن حضرت عمر رضی الله عنه عا کفره الذمهم بین لنا فی انهم بیان تفاسیر نزل شد و سیل و کونک من انحر و اسیر
قل فیما اثم کبر و مانع للناس انهم اکبر نفیها و مدلول این آیه تحریم خبر است زیرا که حاصل معنی آنست که در خبر نفی
بدن و اثم نفس هر دو جمع اند و در شکل ارجح است حکم اثم است باین تخصیص شد بر مرتب آن لیکن درین لفظ نوعی از تفاسیر
منسبه بعض اوقات باز حضرت عمر گفت الذمهم بین لنا فی انهم بیان تفاسیر نازل شد تا انحر و المیسر و الانصاب و الزلازم حسن
من عمل الشیطان فاجتنبوا لعلکم تفلحون و خفا زردی کار ترغیبند پس این قصصی از معارف کبیره حضرت عمر است که ما در پی
احادیث بکذا یستیع ان نفهم به التمام و جواب مکتوب جماع الفضائل محمد و م معین الدین تثنائی متضمن کشف
شباهات و دفع ایراد ایشان در کلام شیخ فقه الدین احمد بن محمد بن ضحی و بیان فضائل و ثنوی ایشان او در زمره
علمای اهل سنت و رجوعی که زبان طعن و حق وی دراز کنند و انما حسن عقیده خویش منسبه او رضی الله عنه و کون
سائر علمای دین تحریر یافت یا بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله فی بعض النعم و علم حکم و صلوات الله علی سیدنا محمد و آل محمد و العرب
و العجم و علی آله و صحبه اسیب عوالی الیوم اما بعد فبقول الفقیر لعبد بن عبد الرحیم عامل الله تعالی فی فضله الحسب و ردت
فیما یرتبه من محمد و م مکرم لارال معینا للشی والدین فی النقص عن حال الشیخ فقه الدین احمد بن محمد بن عبد الله تعالی فی فضله
وای نمی بینی ان لعقیده فوجب الزیاد بلیره و ان گشت منزلت عن مثل ذلک الذی اعتقده انا هم سب ان لعقیده

جميع المسلمين في العلم الاسلام حمله الكتاب والسنة والفقه ائمة ابي عن عقيدة اهل السنة والحديث انهم عدل بجمع بل
 النبي صلى الله عليه وسلم حيث قال كفى بهذا الدين من كل طيقة عدوله وان كان بعضهم تكلم بما لا يرفع به العقيدة اذ كان قوله ذلك
 غير مردود في الكتاب والسنة والجماع وكان قوله ذلك محملا وكان محال ومساسغ للتوض فيه سواء كان قوله ذلك في اصول
 الدين او في المباحث الفقهية او في اخلاقي الوضائية وعلى هذا الاصل اعتقدنا في الشيخ الاصل محمد بن محمد بن علي بن العربي
 وفي الشيخ الجواد احمد بن عبد الواحد السهرودي انهما من جفوة عبادة الله ولم تغت الى ما قيل فيها فذلك ذلك ابن تيمية فانا قد تحققنا
 من حاله انه عالم بكتاب الله وعائنه المغوية والشرعية وصاحف السنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا والسلف عارف بمعانيها
 المغوية والشرعية استاذ في الحق والحق محرابه رايه بانه فروع واصوله فائق في الذكر انه وليس بلاح في النبي عن
 عقيدة اهل السنة لم ير عنه فتق ولا بدقة الدم الما به الامور التي يفتق عليه لاجلها وليس شئ منها الا ومعه دليله من
 الكتاب والسنة وانا السلف قتل به الشيخ عزيز الوجود في العالم من يطيق ان يلحق شأوه في تحريره وتقريره الذي
 ضيقوا عليه ما لم يوافقوا ما اتاه الله تعالى وان كان نصيحتهم ذلك ما شيا من اجتهاد وشجاعة العلماء في مثل ذلك
 ما هي الا كشجرة الصخرة فيما بينهم والواجب في ذلك كف اللسان الاجبر وقد ذكر انه قال الله تعالى فوق العرش
 والتحقيق ان في هذه المسئلة ثلث مقامات اصحاب الحق عما يصح اثباته للشيء توفيقا وعما لا يصح توفيقا الحق في هذه المقام
 ان الله تعالى اثبت لنفسه جهة الفوق وان الاحاديث متطابقة على ذلك وقد نقل الترمذي ذلك عن الامام مالك و
 نظائره ونائبهما ان الحق بل يجوز كون مثل هذه الكلام حقيقة او لا يجب حمل على الجواز والحق في هذه المقام ان الحق جوب
 انه ليس على ظاهره في نفس الامر وثابتها انه بل يجب تاويله ويجوز دفعه على ظاهره من غير تعيين المراد والحق فيه انه
 لم يثبت في حديث صحيح او ضعيف انه يجب تاويله ولان لا يجوز استعمال مثل تلك العبارات من الامة اخيرا في ابوطاهر
 عن ابيه انه قال قال ابي اخطا ابن جواحق قلنا لم يقل عن النبي صلى الله عليه وسلم ولا عن الصحابة من طريق صحيح تصح
 بوجوب تاويل شئ من ذلك يعني التشابهات ولا يمنع من ذكره من الاحمال ان ياد الله نبيه بتليغ ما انزل اليه من
 من به وينزل عليه اليوم المكمل لكم دينكم ثم ترك هذا الباب فلا يميز ما يجوز نسبه اليه تعالى مما لا يجوز مع حمله على التليغ
 الشاهد الغائب حتى نقلوا اقواله وفعاله واحواله وافعل بحضرة قدل على انهم اتفقوا على الايمان به على الوجه الذي اراد
 الله تعالى فيها وادجب تنزيهه عن مشابته المخلوقات بقوله ليس كمثل شئ فمن ادجب خلاف ذلك لعديم فقد حاشا
 سبيلهم انتهى وهذا الذي حققناه هو مذهب الشيخ ابي الحسن الاشعري عنه التحقيق اقراني ابوطاهر المديني رضي الله
 بنحو ابيه ان الشيخ ابا الحسن قال في كتابه في علي مذهب احمد في مسئلة الصفات وان الله فوق العرش وكلام
 ابن تيمية محمول على المقام الاول والثالث واذ ارجعنا الى الوجود ان فلا شك ان الله تعالى خصوصيته مع الشئ
 لم يمت مع غيره من مخلوقاته ولا بجد عبارة في ذلك فصيح واقر من الاستواء على العرش كما انما لا تجد عبارة في انشا

المسموعات والمبشرات انصح من السمع والبصر واليد العلم بحقائق الامور وقد ذكر عنه انه منع السفر لزيارة النبي صلى
 الله عليه وسلم ولا يردى كلامه في الكبد بل صرح صحيح فانه لم يمنع الزيارة مطلقا بل منع السفر لزيارة محمد بن
 تشد الرجال ومحمد بن لاخذ فابصرى عينا فاذ كان لقوله سماع اجتهدا في ان لا ينبغي ان يشهد عليه ذلك التشدد
 وقد ذكر عنه انه انكر وجود القطب والنجاش والنجاش الذي عليه الشبهة المسمى وحقق له ذلك العنى ما دام على شرط من
 اعتقاده ما ثبت بالكتاب والسنن والاجماع والسكوت عما لا ثبت بها يجوز له الا ان يعتقده ذلك ومن اثبت من الصفوة
 فانه لم يثبت عن كتاب ومنه اللهم الا الكشف وليس من ادلة الشرع والذي اقم من كلامه انه يريد ان يقول بل قد
 باطل اعتقاده من حيث الشرع لقوله صلى الله عليه وسلم من احدث من امر ما هذا ليس منه فهو رد ولو كان قطع بالانكار
 لم يستحق التكفير ولا التفسير ايضا ومنه ما يتيقن وهي انكم من مسلمة لم يدل عليها الشرع لانقياد ولا اثباتا ودل عليها
 العقل كقولنا يحصل من ضرب العشرة في العشرة المائة والكشف والوجدان كقولنا بحجة الذاتية ثابتة لكل
 من عباده الله وهي ميل الوجه واتخاص الى اصله لم يطلع من القبول كمثل ميل كل عنصر الى مقوره وبه المسائل حقة
 في الحقيقة ولو اعتقد انسان انها من الشرع كان اعتقاده ذلك خطأ ولو اعلمها محل الثابت بالشرع
 فانكر على من لم يقبل بها او جادل اثباتها على منكرها بها كانت الشريعات كان خطا ايضا وقد ذكر عنه انه انكر
 اعتقده الشيعة في الامام المحجوب على زعمهم وحقق له ان يترك ذلك بل الاشارة لكم على هذا انكار لا اعلم ان احد قال
 وقد ذكر عنه انه اسلم الادب مع السيدنا على رضى الله تعالى وحاشاه ان ذلك وقد طاعت كلامه فوجدت لبعضه
 مسوقا في مناقضة كلام الشيعة في طعنهم على اخلاف الثلثة بما ورد تخيلوا بالقصا كما هو مذكور في آخر التجريد فقام
 هذا الشيخ ليعده عليهم امورا اعترف بها في سيدنا على بن ابي طالب كما يقول ليست به الا مسوقة كما تخيلتم فان مثلها اثار
 عن سيدنا على وهو رضى الله تعالى عنه حتى عنه ما وعدكم وما هو جوابكم في سيدنا على بن ابي طالب في اخلاف الثلثة
 وبما من كمال علمه وقوت مناظرته ومن الاعتراف بفضل سيدنا على وعلى هذا الاصل يخرج قول معلوم ان
 الراى ان لم يكن مذموما اخر وقوله فان الحسين رضى الله عنه لم يعظم انكار الائمة لبقته كما عظم الخارجم يقتل عثمان
 وقوله فان فضل ابي بكر اخر معناه الرد على الشيعة في طعنهم على الصديق منع ذلك وانه اذا رافطه رضى الله
 تعالى عنها وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم بوقته ما اذا ما واصلته ان مثل هذا الامر مستثنى من مطلق الايداء لانه
 بالشرع للشرع وكذا لك قوله واما فعل توذني اخر حاشاه ان الشيع على على وفاطمة رضى الله تعالى عنهما بل هو على
 سبيل المناقضة كانه قال تشيعكم على ابي بكر موثلا بالقرض من تشيع احد على على وفاطمة وجوابكم هو جوابنا بعينه
 وبعضه في مناقضة الشيعة في اثباتهم افضلية سيدنا على على اخلاف الثلثة كما هو مذكور في آخر التجريد ايضا فقام
 هذا الشيخ بثبت للخلفاء الثلثة مثل ما ثبتوا السيدنا على او فضل منه وليس في التفصيل اسارة ادب فان

التفضیل مذہب اهل سنته اجمع و جاشایم ان لیسئوا الادب مع رضی الله تعالی عنه و اما فی سیرة الطهارة
 بالارادة الشریعة دون الارادة التکوینیة فیصح و مثله قوله تعالی یرید الله لکم الیسر ولا یرید لکم العسر و یرید الله
 ان یتوب علیکم الی غیر ذلك من الآیات و بعد فانی اذکر الله عز و جل کل مسلم فی هذه المسئلة و امثالها الله اعلم
 ان لیسب احد من المسلمین علیما یجتهد فی امثال هذه یا تیسر فی الحال من الجواب و اجملنی علیه الا انصح و الله اعلم بحقیقته
 مضمون اجازت قصیده مدحیه و سائر و صفات و افوال و اقوال و مرویات و مسموعات شریفه خود کوبان
 خاکسار کر است فرموده اند: بسم الله الرحمن الرحیم - الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام
 الی سید الانبیین و آله و صحابه اجمعین اما بعد فقد قرار علی و جمع منی مرآت کثیرة قصیدة
 المسماة باطیب النعم فی مدح سید العرب و العجم صلی الله علیه و آله و سلم و شریها فی فی الله و بحیثه فصیح و معقول
 اسرار می خواهم محمد بن اگر چه الله تعالی شهوده الله انکم فیها انا خبره و روایتها و روایتها جمیع ما قرار علی و جمع منی من
 سولفانی و کذا نام لایقار و لم یسمع و صح عنه انه سولف لی او هو ما یصح لی روایتها فقد خبرته لروایتها و اجزت ثل
 ذلك اجازة مطلقه لمن یبلغ من ولده حد العقل و الفهم و جمیع اهل بلدة اعنی المکتبیه بل اجزت بجمیع من فی هذا العصر
 عربیم و عجمیم صغیریم و کبیریم ان یردوا عنی سولفالی و جمیع ما یصح روایتها لی اذا صح عندهم انه سولف لی او مروی
 و اجزوان یکون هذه الاجازة المطلقة العامة نافذة لتأیید الله تعالی و قد فعلها جماعة من شیوخنا فرفع الله بهم کتب
 ینذره الا مطهر سید الفقیر الی الله المکرم ولی السید بن عبد الرحیم الدیلمی و طنا القادر و فی نسبا یوم الثانی الثانی و
 العشرین من ریح الاولی المنسلک فی سنة السجری و الحمد لله و لا و آخرها و طاهر او باطنه در جواب
 سؤالات خواجہ باسطا که یک از مشایخ میر وقت است نگارش یافته بود بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد السلام و الاکرام از فقیر ذلی الله عفی عنه و اوضح آنکه درقی سؤالات
 رسید سوال ابوالرضا شندی و عبد الله علم وارد و صفوان که سید محمد جعفر المکی ثم السهرندی بوسی ملاقات کرد
 است و ابو سعید مع حبشی که میر سید علی مهدی مصطفی با و کرده است صحابیت این هر چهار ثابت است یا نه
 جواب اعتماد فقیر بر آن است که از ایشان آنچه روایت آید بحت بان قائم نمیشود نه در باب عمل نه در باب
 اعتقاد نه در باب فضائل اعمال زیرا که غالب راسی عدم صحابیت ایشان است بجهت حدیث متواتر الی بر انحراف
 قرن بعد از صد سال از وقت ورود حدیث و یا از آن هر چند درناوایل این حدیث تحکات کرده اند بطور او درین حدیثی از
 دست میرود و تحقیق این احادیث فخر و مسایند جن باری بعضی محدثین بجهت تبرک که باب واسع است و محمل را دران باب
 بجای واقع میبایست گرفت مصنف کرده اند و روایت منوعه اعلام بحال نلک روایات و فقیر نیز درین باب رسالت
 دارد و مسیبت کتاب النوا و من حدیث سید الاول و اول والا و آخر سوال ثانی و بعضی مشجرات علوم مشاء و نور میباید

صحیح است باین جواب در جای معبر این عبارت زیاده ای شیخ علودینوری دیگرست و همان است بر شیخ
 ابو الحسن ثعلبی ثم اکتشی و شیخ محمد دینوری دیگرست و وی از صاحب سید الطائفة است و فرقه محمد عموی بوی سید
 شیخ شیخ و شیخ احمد قشاشی در کتاب العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید بر شجرات اکابر اعمام خود عبادت مومنین اتحاد
 این دو غیر تراوده است و شیخ حسن عجمی در اختصار خود آن دو هم را محقق ساخته و متمدی ماذکرت و در عقد فرید بخیر این
 سه و فلم مانع سهو ای دیگر نیز یافتیم که ذکر آنها بطویل می انجامد سوال ثالث در شیخ شاذلی شیخ وارنده که
 نسبتش مروانی است و شیخی دارد شده است که جابر نام داد این مروانی نسبت بکجاست و این جابر کجاست جواب
 مروانی تحقیق پیدا نم کرد نسبت بکجاست ظاهر آن است که نسبت بدوران بن احکم باشد زیرا که در مغرب صحاب است نسبت
 و علم این فریق گذشته اند قدیم و حدیثا و این عزیز نیز ظن آنست که مغرب است و احتمال دارد که قبیل دیگر نسب
 باشد چنان بخاطر دارم که در انساب بمعانی مروانی را و جوی دیگر هم ذکر کرده است لیکن انساب بمعانی پیش بنده نسبت
 و جابر همان جعفری است هر چند نام از جینه گفته است ما رایت که باین جابر و لا صدق من عطار زیرا که کذب در
 حدیث بوجه کثیر داخل میشود که بعضی آن سقط صلح شخص نمیشد و طعن در دین او تخیل که از جهت غرض کلام
 او باشد و جوی که مومنین فاسد کرد و چنانکه بمعانی قصد ابوطالب می ذکر کرده است حال آنکه ابوطالب یکی از مشایخ
 کبار این طریقه است مشایخ حدیث خود را بران یافتیم که روایت ابوطالب یکی و جعفری صاحب بی الاسرار را قبول
 نمیکردند با اعتبار فن حدیث هر چند ایشان بزرگان بودند سوال رابع شیخ تاج الدین هندی که در سند مصنف
 معمریه و فقهه هیکست جواب وی شخص تاج شملی الوطن عثمانی النسب است از خلفای خواججه محمد باقی قدس
 سره هم میره شیخ احمد سمرندی مرا از مشایخ خود رسیده است که بر سه این عزیزان و ربیک مجلس باجای رمزی
 مصنفه معمریه کرده اند و مرا از طریق هر سه عزیزان مصنفه رسیده و از شیخ تاج اجازت و فرقه و تلقین است
 بس و سطر از قصایف شیخ در شغال نقش بندیه بر والد خود خواندم + و والد نقیر آنرا از خواج خرو نقل کردند
 و خواج خرو از شیخ تاج نقل کردند و شیخ تاج الدین بعد وفات خواج محمد باقی قدس سره بمکه رفت و بموطن شد و
 اهل که اندوی اخذ کردند و کرامات بسیار دیدند سلطان روم فایان اعتقاد بهم رسانید و من فیصله از کرامات شیخ از
 ثقات اهل مکه شنیدم و در البین بعد الالف بخت حق پیوست و در قیامان که بجای است بکه مدون شده فقیر زیارت
 قبر شریف وی کرده و السلام ایضا در کشف بعض شبهات و جواب بعض سوالات مشایخ اراشاده شده بود
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد السلام و الا کرام کتاب طریقات استوار
 و لطائف المتن پیش بنده نیست فقیر از مشایخ خود تحقیق کرده است که شیش و شیش هر دو درست است میمیدل
 باست اصل او شیش است از ایشان و سلسله شاذلیه در اختصار عقد فرید واقع است با سلسله که در رتق سلسله

ست مقابل کرده شد چند جافاوت ظاهر شد و در نسخه اختصار چند اسم ساقط است ظاهر است و سماع حضرت و
رسالة نوادر و رسائل است بنظر اصلاح بگذرد و فقیر در رفع سلاسل صوفیه بسید الشیخ علی بن الحیات و الکمل الصلوات
سوالی دارد که اول کسی از کابر صوفیه که بر رفع سلاسل صوفیه بشیخ حسن بصری و نسبت حسن بصری بخاتم اختلافات
الله تعالی عنه و از ضایعه قائل شده کمیت و اخذ این قول او چیست با وجود آنکه در آن زمان رسوم تصوف نبود نام
تصوف نه و اشارات عامه از باب توحید وجود و خواص بقائه کونه و اگر بنابر اخذ آداب طریقه و توزیع اوقات بر
اذکار و جهادات که بانی است مشهور و مجمع علیه فیض و صحت مانند آن اظهار کنیم طرق بسیار پیدا میشود و در تعالی
صحت حسن بصری ما خاتم اختلافات آنچه هست اگر درین مسئله شکی کلی حاصل شده باشد اطلاع دهند و السلام
در تحقیق مضمون بعضی مضمون آیات فتوی بر طبق التماس بعضی ارادت مندان صادق گشته بودند
باینکه سبحانه قال مولانا جلال الدین الرضوی قدس سره فی نظم الفتوی آن یکی مایمی بیند عیان آخر این آیات
احتمال معانی بسیار دارند آنچه اقرب ینمایند آنست که درین مقام خود مولوی بیان اختلاف اعتقادی آدم در وقت
آنکه قصد میکنند میگوند آن یکی مایمی بیند عیان یعنی مسلم موعده اله واحد می شناسد شناختن پندیده ماه را
بغیر شک میگوند که علم الیقین و بشایه احساس بگرفته دان یکی تاریکی می بیند جهان یعنی هر چه مشایه است
که به طالع راقی بیند یعنی جهان از نور مدبر السموات و الارض عاقل میاید دان یکی سیاه می بیند بهم یعنی قابل
فنا است ثلثه بتثبیت آنکه قائل شده و آن یکی شسته یک موضع بر غم یعنی هر سه قاصد هم خود طالب معرفت
حق اتق نفس الامر بر شده اند و غم لغزش حقایق علمایی علیه دارند و سعی بلیغ حسب الطاقه در آن معنی بذل
کنند باید با وجود آنکه سعی مختلف شده درین مسئله پس این اختلاف نیست الا از اختلاف استعداد انسان باز بقدر
میفرماید سعی اقصی بالغایت العظیم بر سه باز و گوش هر شسته یعنی از مایل بصیرت خود و خوض در غم آنچه بگوش ایشان
رسد مشغول اند در تو آو زبان و از من در گزیر مراد از مطلق حاضر است و از من لغزش فکر کننده یعنی تعلق خاطر
ایشان با آنچه پیش روی ایشان واقع است و از شده تعلق خاطر از خود و مائل نماند و اند چنانکه در شدت فکر
و غلبه لغزش واقع میشود و بیکی از اغنیای که روزگار در تعبیر بعضی منامات او که مرقوم از
قلم کرامت شمیم با تجناب شده بود و اگر کم الله تعالی فی الدارین و احسن الیکم فی الدنیا و الدنیا
رویا صاحب که در آن بر ویت سرور عالم علیه من الصلوات فضیله شریف شدند بیان نمود و بودند اول حقا
که در او اهل عهد فرخ سیر دیده بودند تعبیر آن خلاص بود از آن معنی شد و آن معنی در همان و در تحقیق گشت
ثانی خوابی که در آن دو بیال خشک و در و فاش که دو دینه کلا تر عنایت شد تعبیر آن وسعت رزق است
الثالث الله تعالی با آخر باقی خواهد بود که در آن حضرت صلی الله علیه و سلم و دست پیدا شدند پس ظاهر شدن که

در تحقیق مضمون بعضی مضمون آیات فتوی بر طبق التماس بعضی ارادت مندان صادق گشته بودند

بقایست متشنج و خواندن مای بسم الله لا یضرع همته فی کنایت است از محفوط ماندن از آفات و مضرات ثالث خوابی که در
ششمین می بدست و اندک بران آینه نصر من الله و فتح قریب و غیر آن مکتوب بود و در آخر آن ششمین شکسته شد و قرضه بدست ماند
طاهر است که تغییر متن طرف فوقانی صمد است که بعضی بلاد آن ایشان در کشمیر رسید و تعبیر باقی ماندن قرضه است
ایشان است و آن نیز تحقق شد بعد ازین خاطر را مشوش نباید داشت والسلام
بسم الله الرحمن الرحیم - الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد سیگوید فقیر ولی الله عفی عنه که در بعضی اعیان باقیضا
بعضی احوال بطریق چند نظم کرده شد حال مستحسن بنیاد که زیر هر بیت اشاره لطیفه که اندک کند که در آن و اذیت نهاده شده
والله یقول الحق و هو سميع العلیل فمن نادى و ادم خود خالی خالیش میتوان گفت: در کفایت جوشی شمرش میتوان گفت: وجود
بی ثبوتی و بدنی دارد: درین نیز نگاریم که گمانش توان گفت: درین ویت اشارت بحالی عجیب که بخواب روح است
یا فناء نام سواد دل طایبی ماند هیچ و نایب و نه نفوس عالمی ام الکتابش میتوان گفت: اشاره است بحالیت جوهر
ش فروماندیم کثرت موهوم چون ششمین قریض معنی آفتابش توان گفت: اشاره است بفا آنکه از موهومی جوهری غیر
مشهدا بر لفظ هیچ در هیچ کسی که کرده ام خود را: خروشی در آن بسیار میگردم: چو میگردم: دلی پروردگار افکار و یاد زند خود را
جهان را بر زیار میگردم چه میگردم: اشاره است بآنکه که خدای بد قاتی غیر الغیب حیرت شدند وید و خلق می آرد
غم تحسین و یا شغل در دغل می نیم: جنون ترک صبا نیل می گردم چه میگردم: نفیر است از صاحب جاه و بیان آفتابی که قبل
و بعد و مع آن صاحب محال میشود کسی باطل همی سازد کسی باطل می باز داند اگر من یا اگر آن بسیار میگردم چه میگردم: در
ش اشاره است بآنکه نزدیک عارف هر زمانی از لذات محسوسه مثال می است از معانی بی نشانی و در بعضی حالات از تایل
بجاست می میرد می تحقیق را از غم مشرب با بردن دیدم: خروج از قید شر به نیل می گردم چه میگردم: بحجاب اصل مطلوب است دل
لبتن مطلبه: این اگر ترک طلب بسیار می گردم چه میگردم: اشاره است بآنکه توحید داده شرط اعظم سلوک است منها
ناگزیر تو نیم ای بی نظیر: و گردان بعد از آن از آن نیز من ترا مشفق تر از صند پدر: درین و نیز در محکم نگین
غیر من که با تو بایسته بود: آن و مال است و عذاب است و حیرت و درین سریت اشاره کرده شد بسیار راه حقیقه
احتیاق با سالک و نه ساقی گری کن که زبوش خود افتم: من با فتم خود از دوش خود افتم: درین بنام خود را می ستایان
مستفون شده و زبوش خود افتم: مثل می پوشان که فتم بد را فتم: جوشه زده و زبوش خود افتم: از هر پس موهوم
شد می دیگری: از قریب ناکی از افتم: زبوش خود افتم: زبوش زبانی آزاد دلم من: خوش آنکه زبانی خاموش خود افتم: در
این غزل از مراحات جوهری است مستفعلن فعلن چهار بار و آن در قاری می یافته شرح غرض ازین ابیات
تشووق است بحال اتصال با فناء انا و آن حال است تا در الوقوع اتصال عبارت است از انتخاب
روح و معرفت سر و فناء انا از تیفط لطیفه خفیه: والسلام: تا بیک محنت مجوری و در می کشتم

تا بیک محنت مجوری و در می کشتم

تا بیک محنت مجوری و در می کشتم

انفک و نفی از یاد و غاسف که در سنگی وقت و مشوش حال و متغیر و روح می شود





